



صفوی میرزا

از مدعیان سلطنت پس از سقوط صفویه

قاسم فتاحی
دبیر تاریخ شهرکرد

اشاره

یورش افغان‌ها و سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ ق (۱۷۲۲ م) و آشفتنگی‌های پس از آن، بار دیگر ایران را که طی فرمانروایی صفویان آرامش و امنیت در آن برقرار شده بود، دچار پریشانی کرد. این هجوم سبب کشته شدن بسیاری از مردم و از دست رفتن بخشی از نیروی انسانی کشور شد. شهرها و روستاهای ایران در این مدت وضع آشفته و دشواری داشتند. در پی وقوع جنگ‌ها و شورش‌های فراوان و بروز ناامنی، قحطی و شیوع بیماری‌های گوناگون، مردم در وضعیت بسیار سخت و مصیبت‌باری به سر می‌بردند.

افغان‌ها به دلیل نداشتن پشتیبانی و حمایت‌های مردمی، به طرز بسیار خشنی با مردم رفتار می‌کردند و می‌کوشیدند تا حمایت گروه‌های مردم، به خصوص مأموران دولت، اشراف و قبایل چادرنشین را جلب کنند، ولی موفق نشدند.^۱

از مشخصات بارز این دوره آشفته، پدایش تعداد بسیاری مدعی تاج و تخت بود که در گوشه و کنار کشور ادعای سلطنت می‌کردند. گروهی از مدعیان سلطنت، افرادی بودند که با اطلاع

از نفوذ گسترده خاندان صفوی در میان مردم که ناشی از حکومت طولانی و باثبات و همچنین نفوذ معنوی آنان بود، به حق یا ناحق ادعا می‌کردند، از فرزندان و یا بستگان شاه سلطان حسین صفوی هستند. هواداران خاندان صفوی هم که در آرزوی پادشاهی از آن خاندان بودند، بر ضد افغانی‌ها و سپس نادر، دست به مخالفت می‌زدند. گروه‌هایی مردم ستم‌دیده ایران نیز که برای رهایی از وضع دشواری که گرفتار آن بودند، به هر وسیله‌ای جنگ می‌زدند، به آسانی ادعای آنان را می‌پذیرفتند و گردشان جمع می‌شدند.^۲

در میان این مدعیان سلطنت می‌توان به این افراد اشاره کرد: سیداحمد که در کرمان علم استقلال برافراشت. محمدعلی که خود را «صفی میرزا» نامید. زینل بن ابراهیم که ادعا داشت اسماعیل میرزا، پسر شاه سلطان حسین است. محمد میرزا معروف به «شاهزاده خرمسوار» که در بلوچستان ادعای سلطنت داشت. سیدحسین که خود را «عباس میرزا» نامید و ادعای برادری شاه سلطان حسین را داشت و مدتی در میان بختیاری‌ها به فعالیت مشغول بود.^۳

علاوه بر زینل بن ابراهیم، دو مدعی دیگر نیز خود را «اسماعیل میرزا» خواندند که یکی از آنان در منطقه بختیاری شورش به پا کرد، لیکن فوراً قلع و قمع شد و آن دیگری پس از جلوس تهماسب دوم در اصفهان، سر از دربار درآورد و شاه را تحت تأثیر دعوی خویش قرارداد.^۲

اگرچه شورش‌ها و قیام‌های این مدعیان سلطنت راه به جایی نبرد و سرانجام درهم شکسته شد، اما نقش مهمی در تحریک مردم علیه افغانی‌ها و تخریب نیروهای آنان داشت. این قیام‌ها در گیلان، کرمان، شوشتر، کوه‌های بختیاری، بندرعباس و بلوچستان، برای مدتی سبب مخالفت گروه‌هایی با افغان‌ها و تزلزل حکمرانی اشرف با استفاده مخالفان شد.^۵

صفی میرزا و ادعای شاهزادگی صفویان

یکی از مدعیان سلطنت که پس از سقوط اصفهان و در زمان حکومت محمود افغان ادعای شاهزادگی کرد، شخصی مجهول النسب به نام صفی میرزا بود که در سال ۱۱۳۷ ق (۱۷۲۴ م) به منطقه بختیاری رفت و خود را فرزند شاه سلطان حسین معرفی کرد. میرزا مهدی خان در مورد هویت واقعی این شخص می‌نویسد: «... حقیقت احوال این که مومی الیه شخصی بود از طایفه کرآنی (گرایی)،^۶ و در سنه ۱۱۳۷ [ه. ق] در خلیل آباد بختیاری^۷ منبت شده، ادعای شاهزادگی و پسری خاقان سعید شهید کرده و می‌گفته که نام من اولاً ابوالمعموم میرزا بوده، ثانیاً این اسم [صفی میرزا] را گذاشته‌ام.^۸ همچنین برای اثبات ادعای خویش اظهار می‌داشت، من خواهری دارم که فعلاً او را در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته‌ام و می‌تواند شاهد من باشد: «... و مومی الیه زنی از شواهد اصفهان را شاهد مدعا کرده و همراه به ادعای خواهری، در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود.»^۹

صفی میرزا هدف خود از خروج و انگیزه‌اش از رفتن به میان بختیاری‌ها را چنین بیان می‌کند: «... و خواهری دارم که در دهات همین نواحی گذاشته، و خود وارد این حدود [شده‌ام] که شاید جمعی از هواخواهان و دولت‌طلبان و نمک‌شناسان ما جمعیت نموده، شاید این عار و ننگ را از جماعت اغاغه استرداد نمایند، یا این که به سمت روم رفته، دادخواهی به قیصر نمایم.»^{۱۰}

نظر به علاقه و ارادت بختیاری‌ها به خاندان صفوی و نفوذ معنوی گسترده‌ای که این خاندان در میان ایلات و عشایر داشتند، سخنان صفی میرزا در سران و رؤسای بختیاری مؤثر واقع شد و در شرایطی که کشور در هرج و مرج و نابه‌سامانی به سر می‌برد، مردم منطقه بختیاری وجود صفی میرزا را در میان خود معتقد شمرده تا

شاید بتوانند حکومت صفوی را نیز احاده کنند.^{۱۱} بزرگان بختیاری کیفیت حال صفی میرزا را با محمدحسین خان، حاکم وقت بختیاری در میان گذاشتند و او که بنا به روایت مورخان عصر نادری مرد ساده‌لوحی بود، سخنان صفی میرزا را حقیقت پنداشت و اطاعتش را پذیرفت. صاحب «جهان‌گشای نادری» می‌نویسد: «محمدحسین خان حاکم بختیاری از راه ساده‌لوحی با سرخیلان بختیاری، وجود او را گرمی و محترم داشته، سر بر رقعۀ اطاعتش گذاشتند.»^{۱۲}

سران ایل بختیاری پس از قبول ادعای شاهزادگی صفی میرزا، به دستور محمدحسین خان تصمیم گرفتند مقدمات سلطنت او را فراهم کنند. پس صفی میرزا را به حمام بردند و به زیورهای پادشاهی آراستند و بر تختی که شایسته پادشاهان بود، نشاندند. و گروهی از خواجه‌سرایان و ریش‌سفیدان بختیاری به همراه جمعی از کنیزان، برای آوردن خواهر ادعایی صفی میرزا که یکی از شواهد اصفهان بود، عازم نواحی اصفهان شدند، وی را یافتند و با احترام تمام به منطقه بختیاری نزد صفی میرزا آوردند.^{۱۳}

صفی میرزا پس از نشستن بر تخت سلطنت، ارقام و نامه‌هایی به نواحی اطراف نوشت و ضمن اعلام حکومت خویش، از حکام ایالات خواست، از وی اظهار اطاعت کنند. سپس حکومت خود را به‌طور رسمی آغاز کرد. اما جیقه و جواهر را به سمت چپ عمامه خویش زد و از شاه تهماسب دوم اظهار اطاعت کرد. مورخ مروی می‌نویسد: «... و بعد از مهمات و امورات خود در ساعت سعد، جیقه را در سمت چپ زده و سکه و خطبه را به نام شاه تهماسب می‌زد.»^{۱۴}

میرزا مهدی خان استرآبادی هم صراحتاً ذکر می‌کند که صفی میرزا خود را زیر دست تهماسب دوم می‌دانسته و از وی اظهار اطاعت می‌کرده است:

«... و در همان جا افتتاح کار کرده، ارقام به اطراف نوشت. اما جیقه را سمت چپ زده، خطبه را در منابر و مساجد به اسم شاه تهماسب خوانده، اسم خود را تالی اسم او گردانید.»^{۱۵}

هنوز مدت زیادی از آغاز کار صفی میرزا نگذشته بود که حکام ایالات شوشتر و کهگیلویه و رؤسای ایلات و عشایر آن نواحی، نزد صفی میرزا آمدند و اظهار اطاعت از او

کردند. به نوشته صاحب «تذکره شوشتر»، بیچن خان، حاکم کهگیلویه و پسرش ابوالفتح خان، حاکم شوشتر، هر دو از سوی تهماسب به حکومت این ولایات منصوب شده بودند.^{۱۶}

کار دعوت صفی میرزا روزه روز در حال پیشرفت بود، چنان که در مدت کوتاهی حدود بیست هزار نفر از رؤسای ایلات و عشایر آن نواحی کمر به اطاعت او بستند. بنابراین وی از سوی خود امرایی را برای حکومت نواحی گوناگون تعیین کرد^{۱۷} و با استفاده از نیروهایی که در اختیار داشت، با قوای عثمانی که مناطق کرمانشاهان و همدان را تصرف کرده بودند، به جنگ پرداخت و به پیروزی هایی هم دست یافت. به طوری که شهرت و آوازه لشکرکشی های صفی میرزا در تمامی مملکت ایران نقل خاص و عام شد.^{۱۸}

شاه تهماسب در مشهد از ادعای صفی میرزا و اقدامات او مطلع شد. بنابراین نامه ای به خورن و رؤسای بختیاری و کهگیلویه نوشت و ضمن رد ادعاهای صفی میرزا، دستور قتل او را صادر کرد. به روایت صاحب «عالم آرای نادری»: «... آن حضرت رقمی به اعزه و اعیان بختیاری و کهگیلویه قلمی [کرد] و در ضمن آن رقم چنان به نفاذ پیوسته بود که: ادعای که صفی میرزا می نماید، کذب محض و افتراست و به رسیدن رقم مبارک، آن مرد دیوانه را به قتل آوردند.»^{۱۹} در این فرمان، همچنین بر تجدید حکومت ابوالفتح خان بر شوشتر تأکید شده بود.^{۲۰}

پس از رسیدن فرمان شاه تهماسب، جماعت بختیاری و کهگیلویه از اطراف صفی میرزا پراکنده شدند و رؤسای بختیاری صفی میرزا را دستگیر کردند و نصمیم گرفتند وی را به ابوالفتح خان، حاکم شوشتر تحویل دهند. بنابراین به واسطه شخصی به نام خواجه اسماعیل بختیاری، در ماه ذی الحجه سال ۱۱۳۷ ق (۱۷۲۴ م) او را به شوشتر بردند تا به ابوالفتح خان تحویل دهند. با ورود صفی میرزا به شوشتر، ابتدا ابوالفتح خان و گروهی از سپاهیان به همراهِ سادات و اعیان شهر به استقبال او رفتند و با احترام تمام او را به شهر آوردند و در قلعه ای ساکن کردند، اما چند روز بعد، ابوالفتح خان به مشورت پوزباشیان و بعضی از سادات شهر، صفی میرزا را دستگیر و در «دز سلاسل» زندانی کرد و اسباب و لوازمی را که در آن چند روز مردم



به وی پیشکش کرده بودند، بین موافقان دستگیری او تقسیم کرد.^{۲۱} این اقدام ابوالفتح خان موجبات رنجش و نارضایتی مردم و طرفداران صفی میرزا را فراهم کرد و در شهرهای شوشتر و دزفول دست به شورش زدند. در شوشتر، مردم قلعه ابوالفتح خان را به محاصره گرفتند و در دزفول نیز به همین سبب، مردم علیه مهرعلی بیگ نایب شورش و او را از شهر بیرون کردند و مدتی شیخ قارص، شیخ آل کثیر، با حمایت و پشتیبانی شیخ عرب اختیار کارها را در دست گرفت.

این وقایع و همچنین شورش مردم در همدان از صفی میرزا باعث شد، ابوالفتح خان به ناچار صفی میرزا را از حبس آزاد کند و مدتی بعد خود نیز ناگزیر از شوشتر گریخت. ابوالفتح خان مدتی در میان اعراب توقف کرد، ولی پس از چندی، از ترس مخالفان به کوه های بختیاری پناه برد.

بدین ترتیب صفی میرزا بار دیگر به قدرت رسید و جمعی از رؤسا و بزرگان کهگیلویه در شوشتر به خدمت او رسیدند و اظهار اطاعت کردند و کار شاهزاده بار دیگر بالا گرفت. در این میان، بر اثر اختلافات و درگیری میان موافقان و مخالفان صفی میرزا، گروهی از مردم بی گناه در شوشتر به قتل رسیدند. صفی میرزا پس از هشت ماه اقامت در شوشتر، در ماه رمضان سال ۱۱۳۸ ق (۱۷۲۵ م) به کهگیلویه رفت و مدت دو سال در آن جا به حکومت و عیش و کامرانی پرداخت. صاحب «تذکره شوشتر» می نویسد: «... و مدت دو سال در آن جا صاحب دولت بود و انواع فساد به ظهور رسید و خاندان ها برانداخته شد.»^{۲۲}

پس از دو سال قدرت بلامنازع صفی میرزا در کهگیلویه، بالاخره به دستور نادر، گروهی از جماعت بختیاری و کهگیلویه در «دهدشت» که مقر صفی میرزا بود، بر وی دست یافتند و در اواسط ماه محرم سال ۱۱۴۰ ق (۱۷۲۷ م) او را به قتل رساندند.^{۲۳} بدین ترتیب، تلاش این شاهزاده مدعی برای «دستیابی به تاج و تخت از دست رفته صفویان، پس از سه سال جنگ و گریز و فراز و نشیب، با قتل وی ناکام ماند.»^{۲۴}

منابع

۱. برای اطلاع بیشتر، ر. ک. آرونو، و اشرفیان، ک. ز. دولت نادر شاه افشار ترجمه حمید امین. تهران: شکر، ج دوم، ۱۳۵۶. ص ۱۵۷ همچنین: زرین کوب، عبدالحسین. روزگاران دیگر (از صفویه تا عصر حاضر). تهران: سخن، ۱۳۵۷. ص ۱۰۷.
۲. ر. ک. مروی، محمد کاظم. عالم آرای نادری. به تصحیح دکتر محمد امین ریاضی. تهران: نشر علم، ج دوم، ۱۳۴۹. ج ۱. مقدمه مصنف، ص ۳۱ تا ۳۴ همچنین: شعبانی، رضا. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. تهران: نی نا، ج دوم، ۱۳۶۵. ص ۱۸.

۳. برای اطلاع پیش تر در مورد مدعیان سلطنت در این دوره ر. ک: استرآبادی، میرزا مهدی خان. تاریخ جهانگشای نادری، با مقدمه صفای علی ادیب برومند. تهران. مروجین و نگار. ۱۳۷۰. ج ۱، ۱۸-۲۱. مستوفی، محمدحسن. زینة التواریخ. ص ۲۱-۱۶. زرین کوب، همان، ص ۱۰۸-۱۰۷. لکه هارت، لاریس. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران. ترجمه مصطفي قلی عماد. تهران. مروارید. چ سوم. ۱۳۶۸. ص ۲۴۷-۲۴۵.
۴. لکه هارت، همان، ص ۳۴۷-۳۴۶.
۵. زرین کوب، همان، ص ۱۰۸.
۶. در عالم آرای نادری، صفحه ۴۸، گزاین آمده است؛ گزاین: جای که در نزدیکی شوشتر است. ر. ک: کسروی، احمد. تاریخ پانصدساله خوزستان. تهران. آژان. ۱۳۷۳. ص ۱۰۴.
۷. خلیل آباد، از قرای دهستان ترکمن (ترکه دن) در منطقه گروسیر بختیاری، در. ک: خسروی (قائد بختیاری)، عبدالعلی. فرهنگ بختیاری. تهران. فرهنگ سرا، چ دوم. ص ۲۲. (ص ۲۲).
۸. استرآبادی، همان، ص ۱۱۹. همچنین در کتاب فهرس التواریخ و قیل حوادث سال هزار و سیصد و بیست و یکم آمده است: «... و صفی میرزا نامی در خلیل آباد بختیاری، دعوی شاهزادگی نمود و به اعانت ایلات آن نواحی، چقه بر سر زده به جمع اسباب مشغول شد و بر شوشتر و کنگلویه و ایالات استقلال یافت. (هدایت، رضا قلی خان. فهرس التواریخ. به تصحیح عبدالحمید نزاری و میرفناشم محدث. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۳. ص ۲۲۷.
۹. استرآبادی، همان، ص ۱۹.
۱۰. محمد کاظم مروی، همان، ج ۱، ص ۱۶۸. همچنین مؤلفان کتاب «دولت ناصر شاه افشار» در این مورد می نویسند: «صفی میرزا که از خانواده نامعلوم بود، خود را پسر شاه سلطان حسین می نامید. او در میان بختیاری ها ظاهر شد و آنها را به قیام علیه اسارتگزاران ترک و افغان دعوت نمود.» (آرژواک، همان، ص ۶۰).
۱۱. کسروی در این مورد می نویسد: «مردم بختیاری از سده بی یا اوله تغییر و کدرهای شاهزاده دروغین را گرفته، شادی ها نمودند...» (کسروی، همان، ص ۱۰۲).
۱۲. استرآبادی، همان، ص ۱۹.
۱۳. همان جا، ص ۴۹.
۱۴. محمد کاظم مروی، همان، ج ۱، ص ۲۹.
۱۵. استرآبادی، همان، ص ۱۹.
۱۶. ر. ک: جزایری شوشتری، سید عبدالله. تذکره شوشتر. به تصحیح خان بهادر مولی بخش و محمد هدایت حسین. تهران. کتابخانه صدر. ۱۳۴۸. ص ۷۰.
۱۷. مورخان روس می نویسند: «... قریب بیست هزار نفر به در او (صفی میرزا) گرد آمدند. صفی میرزا که تشون نسبتاً زیادی فراهم آورده بود، شوشتر، کنگلویه، خرم آباد و شهرهای دیگری را تصرف کرد و سپس خود را شاه خواند.» (ر. ک: آرژواک، ص ۶۰).
۱۸. ر. ک: محمد کاظم مروی، همان، ج ۱، ص ۲۹.
۱۹. همان جا؛ همچنین ر. ک: استرآبادی، همان، ص ۱۹ که می نویسد: «در حقیقت که شاه نهماسب در ارض اقدس تولد داشت، به ارکان دولت صفی میرزا امر والا صورت یافت که چون شاهزادگی منحصر به شاه نهماسب و ادعای آن شخص خلاف واقعیت، او را گرفته، بساطی را که چیده اند برچینند.»
۲۰. ر. ک: جزایری شوشتری، همان، ص ۷۰ که در این مورد می نویسد: «... در دم

۲۱. اقدس مشتمل بر تکالیب آن شخص و عاری بودن از لباس نسبی که آنها می نمود، آوردند و رقم تجدید حکومت به اسم ابوالفتح خان نیز همراه داشتند. مورخان روسی که مشخص نیست بر اساس چه منبهای چنین نظریه ای را مطرح کرده اند، معتقدند که نامه دروغین بودن ادعای صفی میرزا از سوی ناصر صاحب گردیده است: «فعالیت های صفی میرزا، ناموفق را به تشویش انداخت. نامه ای به خان بختیاری و کنگلویه نوشت و یادآور شد که ادعای صفی میرزا فروغ است.» (آرژواک، همان، ص ۶۰).
۲۲. در سلاسل: «دریا الله ای در شوشتر. در ناحیه هفت لنگ بختیاری نقاط محکم طبیعی به شکل قلعه موجود است که آن ها را در می گیرند. (جغرافیای سیاسی کیهان، به نقل لغت نامه دهخدا، چ ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۱۰۷۵۸. سلاسل: نام قلعه ای است در شوشتر که به نوشته مرحوم عباس اقبال: «... سلطان زین العابدین که به طرف بغداد می گریخت، در زندگی شوشتر قریب وعده امداد شاه منصور، حکمران آن نواحی را خورده، به چنگ او اسیر شد و شاه منصور سلطان زین العابدین را در قلعه سلاسل شوشتر محبوس نمود.» (ر. ک: اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول. تهران. امیرکبیر. چ ششم. ۱۳۶۵. ص ۲۴۸ و ۲۴۹).
۲۳. ر. ک: جزایری شوشتری، همان، ص ۷۰. کسروی در «تاریخ پانصدساله خوزستان» شرح ماجرای دستگیری صفی میرزا و قدرت پایی مجدد او را به گونه ای دیگر می نویسد: «... لیکن در این میان از شاه نهماسب که در آذربایجان بود، فرمانی رسید که دعوی صفی میرزا را به هم زده، بختیاریان او را گرفته، بند نمودند. ابوالفتح خان و شوشتریان هم به شهر خود بازگشته، ولی دیری نگذشت که بختیاریان دوباره شاهزاده دروغی را آزاد ساختند، دستگاه فرمانروایی برای او برچینند و او با گروهی از پیروان خود، روانه شوشتر گردید. ابوالفتح همان ناگزیر شد با ستیاه خود و با بزرگان شوشتر به پیشواز او شتافته، او را با شکوه و دلبری، به شهر درآورد و در در سلاسل جای داد تا پس از چندی فرصت به دست آورد، او را گیرانده در بند انداخت و دستگاه او را به هم زد.» (کسروی، همان، ص ۱۰۲-۱۰۳).
۲۴. جزایری شوشتری، همان، ص ۱۷۱ برای اطلاع پیش تر در مورد وقایع اقامت صفی میرزا در شوشتر، ر. ک: کسروی، همان، ص ۱۱۳.
۲۵. ر. ک: استرآبادی، همان، ص ۱۱۹. محمد کاظم مروی، همان، ج ۱، ص ۱۲۹. جزایری شوشتری، همان، ص ۱۷۱.
۲۶. کسروی، همان، ص ۱۰۳. مورخان روسی نقش خواتین بختیاری در قتل صفی میرزا را مهم می دانند: «... خان های بختیاری نیز از دست جنبش زیر فرمان او (صفی میرزا) به هراس افتاده، او را به قتل رسانیدند.» (آرژواک، همان، ص ۶۰). همچنین، ر. ک: هدایت، فهرس التواریخ، ص ۲۴۹.
۲۷. مرحوم نیکزاد مدت اعتبار صفی میرزا را هشت سال ذکر می کند که با توجه به منابع معتبر صحیح نیست. «... و دولت هشت سال، فرمانروایی نمود و تمام بختیاری ها کازگار او بودند.» (ر. ک: نیکزاد امیرحسینی، کریم. شناخت سرزمین بختیاری. اصفهان. چاپخانه نشاط. ۱۳۵۴. ص ۹۶).

